

سخن آغازین

(به مناسبت برپایی بهار فرهنگی فلسطین در پاریس ۱۹۹۷)

محمود درویش

در رابطه پیچیده بین میهن و تبعید، بین موجودیت مورد تهدید و خودآگاهی، بین واقعی و پنداری، فرهنگ فلسطینی هرگز از ثبت زمان تاریخی تجربه ای که ملت فلسطین از سر گذرانده است باز نایستاده و در تکوین هویت ملی او سهمی سترگ ایفا کرده است.

این فرهنگ می بایست - و احتمالاً هنوز هم باید - به دو پرسش پاسخ دهد: پرسش از لحظه کنونی و پرسش از تاریخ. موجودیت خویش را، اینجا و اکنون، چگونه می توان حفظ کرد؟ و حضور تاریخی خویش را در فلسطین، آنهم در ابعاد عربی و جهانی اش، با چه کلامی باید روایت کرد؟ ویژگی فرهنگ ما نه صرفاً از غصب و گسستی که تحمل کرده ایم، بلکه از تداخل تنگاتنگ مسأله فلسطین و مسأله یهود نیز نشأت می گیرد. بدین ترتیب، اختلاط و اغتشاش بین امر مقدس و امر نظامی نیز به تراژدی افزوده شده و اینها همه به عمد در گفتار صهیونیستی یکی گشته، تا از یک سو تصاحب زمین را مشروعیت بخشد و از سوی دیگر حق سخن گفتن در پیشگاه وجدان جهانی را در احتکار خود نگه دارد.

برای آنکه حق موجودیت کنونی خویش را پی بریزیم، لازم بود ثابت کنیم که موجودیت ما در گذشته بر پایه ای متین استوار بوده است. چرا که طرف مقابل حتی چشم آن نداشت که ما را بر سر راه «بازگشت» خویش به «سرزمینی بی مردم» و بدون تاریخ ببیند، سرزمینی که بنا بر این، مقدس و موعود الهی نبوده و نمی توانسته هم باشد. پس، ما چیزی جز نبود زاده نبود نمی توانستیم بود. اما فرهنگ صرفاً در رابطه با برون و با دیگری تعریف نمی شود. از آنجا که فرهنگ امانتدار خودآگاهی ست، از آنجا که ابزاری ست تا هویت را در دیالکتیک سنت و مدرنیت بازخواند، باید عملکردی انتقادی در درون داشته باشد، آنجا که گفتارها و ایدئولوژی ها رو در روی یکدیگر قرار می گیرند، آنچنان که براننده جامعه ای تعددگرا مانند جامعه ما ست.

همه فرهنگ های تحت سلطه گرایش به این دارند که صلاهی آزادی سر دهند، بدون دل مشغول داشتن به آنان که به آزادی وعده داده شده اند. آنها محدوده خانه را ترسیم می کنند بی توجه به آنان که باز می گردند تا در آن مسکن گزینند. اما فرهنگ فلسطینی نمی تواند تا بی نهایت به این نقش پیشگویانه بسنده کند، بلکه برعکس، بر اوست که درباره هستی خویش و جایگاهی که در جهان دارا ست به تأمل نشیند و هرآنچه انسان را از تحقق انسانیت اش باز می دارد به نقد بکشد.

یک فرهنگ رهایی بخش موظف است به تدوین طرح خاص خویش بپردازد و آن را به روی بحث ضروری درباره تنش بین سنتی بودن و معاصر بودن، بین من و دیگری، بین وحدت و کثرت، بین ملی و جهانی، و نیز به روی همه مسائلی که دیگر نمی توانیم به بهانه «وظیفه ملی» به تأخیرش بیندازیم بکشاید. همچنین است تأمل بر عملکرد متن ادبی که از دیرزمان با مقتضیات مبارزه با دیگری رقم خورده و از این پس باید خود وجدان ملی را به عنوان هدف به پرسش بگیرد. بحث بر سر این است که به ادبیات همه حقوقش را بازگردانیم و به مقتضیات مدرنیت پاسخ گوئیم، هر قدر هم محاصره ای که در آن به سر می بریم دشوار باشد.